

نظریه اخلاق از دیدگاه دکارت

صالح حسن زاده
عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده:

دکارت در پنج سال آخر عمر خود، بیشتر به مسائل روانشناختی و خلقیات انسان توجه داشت. این مقاله برخی از اصول متعارف نظریه اخلاق دکارت را مورد بازبینی قرار می‌دهد؛ به این معنا که اذعان می‌دارد اخلاق دکارت، بر مبنای علم بنا شده است؛ و شواهد این حکم را نیز ارائه می‌دهد؛ همچنین به این سؤال که آیا نظریه اخلاق دکارت به مفهوم سقراطی آن می‌باشد، جواب مثبت می‌دهد؛ سپس با تشریح این که اساس اخلاق، اختیار است و این امر با مشیت الهی و وجود خطا در انسان هم منافاتی ندارد، ماهیت خیر از نظر دکارت، اخلاق موقت دکارت و اصول آن را تحلیل و شرح می‌کند و در پایان، از اندیشه‌های اخلاقی دکارت نقد و جمع‌بندی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: نفس، احساسات، عواطف، امیال، انفعالات، آزادی انسان، مشیت

الهی، خیر و فضیلت اخلاق.

xxx

پیشینه تاریخی

معمولاً دکارت شناسان ادعا دارند که این متفکر در اواخر عمر خود بیشتر به مسائل روانشناختی و خلقیات انسان توجه داشته است، به ویژه آن که الیزابت (شاهزاده) که با دکارت در مکاتبه بود، در نامه‌های خود بارها از او در این زمینه سؤالاتی کرده است. تحقیقات دکارت در این زمینه نهایتاً به نگارش رساله معروف «انفعالات نفسانی» منجر شد.

گرچه پاره‌ای از مطالب این رساله دکارت را در نوشته‌های قبلی او به‌ویژه در رساله «انسان» نیز می‌توان یافت، با این‌همه این رساله نوآوری‌هایی دارد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت؛ گذشته از آن که در آن عصر به‌طور کلی به مسائلی از قبیل نفسانیات انسان زیاد پرداخته می‌شد و آثار مختلفی هم در این زمینه منتشر شده بود. بدون شک، دکارت، در بیان مطالب خود ردّاً و اثباتاً به آنها توجه داشته است - که البته این امر به اصالت و جنبه بدیع اثر او خدشه‌ای وارد نمی‌کند. (فروغی، ج ۱، ص ۱۹۷ و مجتهدی، ص ۲۰۶)

بعضی از اصول متعارف نظریه اخلاق دکارت

۱. ما در خود احساس آزادی می‌کنیم. (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۶)؛

۲. قدرت بر فعل اختیاری بزرگترین کمال انسان است و با به‌کاربردن آن به‌نحو خاصی مستوجب مدح و ذمّ می‌شویم (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، مفاد اصل ۳۹)؛

۳. انکار اختیار انسان، به جهت قول به مشیت الهی، نامعقول است؛ ضمن آن که فهم تطبیق تقدیر خدا و اختیار انسان نیز برای ما مقدور نیست (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۴۱)؛

۴. ما از احساسات، عواطف و امیال خود شناخت داریم، گرچه اغلب در احکامی که درباره آنها صادر می‌کنیم، به خطا می‌رویم، (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۴۲)؛

۵. ادراکات و احساسات یا عواطف، انفعالات نفس‌اند که توسط بعضی حرکات ارواح ایجاد، ابقاء و تقویت می‌شوند و ما آنها را به عنوان امور خاص به نفس نسبت می‌دهیم (دکارت، انفعالات نفس، بخش اول، بند ۲۷، ۲۸، ۲۹)؛

۶. نفس با تمام اجزاء بدن متصل و متحد است (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۳۰)؛
۷. تأثیر اصلی تمام انفعالات در نفوس بشری این است که نفس را متمایل به اموری کنند که انسان بدن خود را برای آنها مهیا کند؛ مثلاً احساس ترس، میل به فرار را و احساس شجاعت، میل به مبارزه را در انسان برمی‌انگیزند (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۴۰)؛
۸. هر نفسی اگر درست هدایت شود می‌تواند بر انفعالات مسلط شود (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۵۰)؛
۹. فقط شش انفعال اصلی وجود دارد (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بخش دهم، بند ۶۹)؛
۱۰. انفعالات در طبیعت خود خوبند و فقط باید از استعمال نادرست و افراط‌کاری در آنها اجتناب کرد (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۲۱۱)؛
۱۱. تمام خیر و شر زندگی فقط مبتنی بر انفعالات است (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند، ۲۱۲)؛
۱۲. پهنه اراده، گسترده‌تر از قلمرو فاهمه است و خطاهای ما از همین جا ناشی می‌شود. (دکارت، *اصول فلسفه*، بخش ۱ اصل ۳۵)

اساس اخلاق دکارت، علم است

یکی از انتظارات دکارت از درخت حکمت، علم اخلاق بود. اما علم چیست؟ دکارت می‌گوید که علم عبارت است از مفاهیم صریح و متمایز. این ضابطه موجب می‌شود که علم به معنی ریاضیات عام تلقی شود که همان فن اندازه‌گیری باشد. پس

با این تعریف، علم اخلاق در آرمان دکارت، علمی به دقت مکانیک و پزشکی، و ماهیت آن اساساً داخل در ریاضیات عام دکارتی خواهد بود. (دکارت، اصول فلسفه، نامه دکارت به مترجم فرانسوی). دکارت در کتاب *انفعالات نفس* معتقد است که کار علم اخلاق بحث و بررسی در مورد مبانی رفتار بوده و رفتار ما زیر سلطه انفعالات یا تأثرات می‌باشد؛ پس کار علم اخلاق عبارت است از شناخت انفعالات و چگونگی دخالت آنها در رفتار ما. او در این کتاب ابتدا از چگونگی گردش خون و عملکرد اعصاب سخن می‌گوید (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۸ و ۹) و سپس به چگونگی شکل‌گیری انفعالات در بدن می‌پردازد که با گردش خون و اعصاب ارتباط دارد (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۱۱، ۱۲، ۱۳) و در مرحله سوم درباره چگونگی تأثیر انفعالات در رفتار و روش اصلاح آنها بحث می‌کند.

از نظر وی، اساس بحث در انفعالات، قبول فعل و انفعال یا تأثیر متقابل نفس و بدن است. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۲)

دکارت با استفاده از الفاظ «ادراک حسی»، «احساس» و «عاطفه» می‌گوید: «ادراک حسی حاصل تأثیر اجسام در انفعال نفس است و هرگاه انفعالات از این جهت که وارد نفس شده‌اند مورد توجه باشند، احساس؛ و هرگاه معنای افکار و اندیشه‌هایی لحاظ شوند که نتیجه نفس‌اند، ادراک حسی؛ و هرگاه از این جهت که ایجاد هیجان می‌کنند مورد ملاحظه قرار می‌گیرند، عاطفه نامیده می‌شوند. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۲۷).

کار علم اخلاق، آن است که احساسات، عواطف و ادراکات را - که اقسام انفعال‌اند - طبقه‌بندی کرده و تأثیر آنها را در رفتار انسان معین کند.

در انفعالات، فی‌نفسه هیچ شری وجود ندارد، فقط باید آنها را درست به کار

برد. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش سوم، بند ۲۱۱)

علت انفعالات و تفسیر آنها، نه نفس بلکه نظام فیزیولوژیکی است. حال اگر دستوری اخلاقی برای هدایت انفعالات موجود باشد، این بدان معنی است که باید علت اصلی آنها را اصلاح کرد. مثلاً انسان خشمگین را نمی‌توان با نصیحت به صبر دعوت کرد بلکه باید علت خشم او را شناخت - و این است معنی «اخلاق» یا شأن علمی اخلاق از نظر دکارت. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۴۶)

دکارت دو اصل متقابل قدیمی یعنی قوه شهوائیه و غضبیه را که از زمان افلاطون انفعالات نفسانی را براساس آنها مورد مطالعه قرار می‌داده‌اند، کنار می‌گذارد و انفعالات را صرفاً به نحو طبیعی و مکانیکی خاص خود مورد مطالعه قرار می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت در این امر، روش او بیشتر بر علم وظایف‌الاعضاء مبتنی است. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش دوم، بند ۶۸)

دکارت معتقد است که اتحاد نفس و بدن در واقع ریشه انفعالات و عواطف انسانی را تعیین می‌کند و در اثر تکرار امور، موجب پیدایش عادات و رفتارهای خاصی در او می‌شود؛ به سخن دیگر او اعتقاد دارد این امور صرفاً اکتسابی‌اند و لذا می‌توان راهی برای تغییر رفتار افراد پیدا کرد و وضع خلقی آنان را بهبود بخشید. وی در واقع می‌گوید که هرکسی عادات و رفتار خود را از تجارب قبلی خود اخذ می‌کند و هیچ ضرورت مابعدالطبیعی از این لحاظ بر انسان حاکم نیست و لذا دکارت تصور می‌کند با اعمال نوعی فن کاربردی، هر آنچه را که زندگی فردی از طریق عادت در انسان به وجود آورده است، می‌توان تغییر داد و شخص را اخلاقاً متحول ساخت. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بند ۴۵)

انفعالات، در نهایت به صورت امیال یا تمایلات متبلور می‌شوند. امیال را از لحاظ اخلاقی می‌توان به دو گروه خوب و بد تقسیم کرد. (دکارت، *انفعالات نفس*، بخش اول، بندهای ۸۶، ۸۷ و ۸۸ و بخش دوم، بند ۱۴۴) سؤال عمده اخلاقی این

است که میل خوب کدام است و میل بد کدام؟ جواب دکارت این است که میل خوب، از «شناخت»؛ و میل بد، از جهل یا خطا نشأت می‌گیرد. آیا در اینجا دکارت به مفهوم سقراطی اخلاق رسیده است؟

مفهوم سقراطی اخلاق

این که دکارت میل خوب را ناشی از شناخت و میل بد را ناشی از خطا می‌داند، تعبیر دیگری از این اصل سقراطی است که فضیلت را عین شناخت و رذیلت را عین جهل می‌داند. دکارت در یکی از نامه‌های خود به الیزابت به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید: «فضایل حقیقی از قبیل حکمت و شجاعت دارای ماهیت مشترک هستند، یعنی حقیقت این فضایل یک چیز است.» او در این نامه حکمت را به عنوان حقیقت سایر فضایل معرفی کرده و فضیلت شجاعت را به این معنی گرفته است که انسان بداند چگونه اقدام کند. (دکارت، اصول فلسفه، مقدمه، ص ۲۲۲).

دکارت در نامه خود به مترجم فرانسوی کتاب اصول فلسفه می‌نویسد: «مقصودم از اخلاق، عالیترین و کاملترین علم اخلاق است که چون مستلزم آشنایی کامل با علوم دیگر است، آخرین درجه حکمت است.» (دکارت، اصول فلسفه، ص ۲۱۷)

بنابراین، این نظریه مطابق با نظریه سقراط است که خطا و گناه را ناشی از جهل می‌دانست و کمال و فضیلت اخلاقی را در پرتو علم جستجو می‌کرد. (بعداً عده‌ای با مطرح ساختن علم بی‌تقوا بر این نظریه ایراد وارد کردند).

اما دکارت هرگز این علم کامل اخلاقی را به تفصیل تدوین نکرد؛ هرچند طبق برنامه‌ای که طرح کرده بود لازم می‌آمد این علم در رأس همه علوم باشد.

(کاپلستون، ج ۴، ص ۱۸۲)

آگاهی انسان از اختیار و خداوند

به اعتقاد دکارت، این که انسان دارای اختیار است، از اولیات می‌باشد و انسان برای اختیارات خود دواعی‌ای دارد و همواره می‌خواهد نیکی و صلاح را برگزیند و از بدی پرهیزد و این قید منافی آزادی نیست و بی‌طرف بودن اراده انسان را نمی‌توان بر اختیار حمل کرد، بلکه باید گفت که این بی‌طرفی، عین سرگردانی است. (فروغی، ص ۱۹۸) او می‌گوید: «برای این که مختار باشم لازم نیست که انتخاب این یا آن یک از دو ضدّ برای من علی‌السویه باشد.» (دکارت، تأملات، ۴، به نقل از کاپلستون، همان، ص ۱۷۹)

در این جا با توجه به علم ازلی و ابدی خداوند، این سؤال پیش می‌آید که چگونه اختیار انسان با تقدیر الهی قابل تطبیق است؟

دکارت در کتاب *اصول فلسفه* برای احتراز از مشاجرات کلامی، از ارائه راه‌حل قطعی خودداری می‌کند. او در عین اظهار این که «انکار اختیار انسان به جهت قول بر مشیت سابقه الهی نامعقول است» (دکارت، *اصول فلسفه*، بخش یک، اصل ۴۱) می‌گوید: «عاقلاً نه‌ترین کار این است که اذعان کنیم راه‌حل این مسئله ورای قدرت فهم ما است» (دکارت، *اصول فلسفه*، بخش اول، اصل ۴۱) و در ادامه می‌نویسد: اما ما از دو چیز اطمینان داریم: اولاً از اختیار خویش و ثانیاً به وضوح و تمایز درمی‌یابیم که خداوند قادر مطلق است و همه حوادث را از پیش مقدر می‌کند. (دکارت، *اصول فلسفه*، بخش اول، اصل ۴۱؛ کاپلستون، ص ۱۷۸ و فروغی، ص ۱۹۸)

اما در واقع دکارت خود نیز از این عدم قاطعیت خویش راضی نبود و لذا در مشاجره‌ای که میان پروتستان‌های هلند در گرفته بود، در یک جانبگیری اعلام نمود که با پیروان گومار (Gomar) موافق است نه با پیروان آرمینیوس (Arminias) این بدان معنا بود که او نظریه تقدیر ازلی به معنی اخص را ترجیح می‌دهد؛ به این معنی که لطف الهی مقاومت‌ناپذیر است و اختیار مساوی با نوعی صرافت طبع

می‌باشد. (نقل به معنی از: کاپلستون، ص ۱۷۹، به نقل از گفتگو با یورمان، ص ۸۱؛ و نیز دکارت، تأملات، ص ۴) همچنین دکارت در نامه به مرسن (Mersenne) می‌گوید: «من، متناسب با دلایل و جهات بیشتری که مرا وادار به فعلی می‌کند، با اختیار بیشتر به سوی آن فعل حرکت می‌کنم؛ زیرا مسلم است که در آن صورت اراده من با سهولت و صرافت بیشتری به حرکت در می‌آید.» (دکارت، کلیات، سوم، ۳۸۱-۳۸۲ به نقل از کاپلستون، ص ۱۸۱)

اساس اخلاق، اختیار است

بحث درباره اختیار وقتی صحبت از رفتار اخلاقی باشد، بیش از آنچه ذکر شد لازم است؛ زیرا اساس اخلاق بر مبنای تکلیف می‌باشد و تکلیف نیز بدون اختیار ممکن نیست. در فلسفه دکارت، جایگاه اختیار محفوظ است و از لوازم کوچیتو می‌باشد؛ اما این که او اختیار را برای حفظ اخلاق مراعات می‌کند یا اختیار از قضیه کوچیتو برخاسته است، جای بحث دارد و چون وی نظام اخلاقی جامعی تدوین نکرده است، بحث اختیار بیشتر به زمینه تفکر فلسفی او مربوط است نه اخلاق. همچنین با توجه به تأکید دکارت بر «احساس آزادی» (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۶) به نظر می‌رسد در فلسفه او، نه فقط خدا، که اختیار نیز شأن بحث‌المعرفتی دارد؛ یعنی وی اختیار را در واقع برای محکم کردن پایه شناخت می‌خواهد و چندان نگران اخلاق نیست.

دکارت، در این بخش، علاوه بر اصل ۶، در اصول ۳۷ و ۳۹ نیز به اثبات اختیار می‌پردازد. او در اصل ۳۷ قابلیت ستایش افعال پسندیده را دال بر وجود اختیار می‌داند و در اصل ۳۹ دو دلیل دیگر برای اختیار ذکر می‌کند که در واقع دو روایت از یک دلیل می‌باشند: «۱. در تمام افعال آگاهانه ما به نحو شهودی، اختیار مشهود است؛

۲. در جریان شك دریافتیم که ملزم نیستیم وجود چیزی را بپذیریم که شناخت کاملی از آن نداریم.» (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۲۹)

دکارت در تأمل چهارم، ضمن اثبات عدم محدودیت اراده ما، بین اختیار و اراده جزافیه فرق نهاده و مدعی است که اختیار ما به معنی اراده جزافیه نیست: «اگر من در شرایطی قرار داشته باشم که فعل و ترک برایم یکسان باشد (اراده جزافیه) این حداقل و نازلترین مرتبه اختیار است اما هر قدر گرایش من به یک طرف بیشتر باشد، آزادی بیشتری احساس می‌کنم.» (دکارت، تأملات، تأمل چهارم، ص ۷۲)

اراده منشأ خطا است

دکارت معتقد است که منشأ خطا، اراده است نه عقل و فاهمه؛ به این دلیل که پهنه اراده گسترده‌تر از قلمرو فاهمه می‌باشد. (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۳۵)

او همچنین می‌گوید: نمی‌توان خطا را به دلیل این که خدا به ما فاهمه‌ای که دانای مطلق باشد نداده است، به او نسبت داد؛ زیرا فاهمه هر آفریده‌ای محدود است و فاهمه محدود طبیعتاً بر همه چیز آگاه نیست. (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۳۶) به اعتقاد دکارت، در هر صورت، کمال اصلی انسان در آن است که وی اراده مختار دارد و شایستگی او برای ستایش یا سرزنش نیز در واقع از همین جا ناشی می‌شود. (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصل ۳۷)

آزادی انسان و خطا

آیا خطا و گناه، با اختیار و آزادی انسان منافات دارد؟ طبعاً جواب دکارت منفی است؛ زیرا به عقیده او خطا به نحو ذاتی در انسان وجود ندارد. دکارت قبول نمی‌کند که گناه اولیه آدم ابوالبشر، عقل انسان را به کلی فاسد کرده باشد.

پیش‌داوری‌های نسنجیده دوره کودکی هر یک از ما، فراموش‌نکردن این پیش‌داوری‌ها، خستگی ذهن ما از فرط توجه به امور غیرحسی و به کارگیری الفاظ غیرمبیین، از جمله مواردی هستند که دکارت آن‌ها را به عنوان عوامل منشأ خطا ذکر می‌کند. (دکارت، اصول فلسفه، بخش اول، اصول ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴)

پس باید گفت که از نظر دکارت خطا، امری اکتسابی است و می‌توان آن را برطرف کرد. کافی است که بتوانیم از اختیار و آزادی خود به درستی استفاده کنیم یا حداقل در مورد آنچه فاهمه هنوز در مورد آن به تصور واضح و متمایزی نرسیده حکم صادر نکنیم (این اعتقاد در سراسر روش دکارت جنبه اساسی و زیربنایی دارد)؛ بنابراین می‌توان گفت ارتکاب خطا، با آزادی و در نتیجه با اخلاقی بودن منافاتی ندارد. (راویة المنعم، ص ۴۱۰؛ دکارت، انفعالات، بخش ۲، بند ۱۴۴؛ مجتهدی، ص ۲۰۸)

پس، از نظر دکارت، شناخت یقینی یا کسب علم با وضوح و تمایز و پرهیز از جهل و خطا و پیش‌داوری‌ها، گوهر حقیقی خیر عمومی می‌باشد.

ماهیت خیر

دکارت در کتاب *انفعالات* می‌گوید: «اما چون این انفعالات با دخالت امیالی که برمی‌انگیزد می‌توانند ما را به انجام هر عملی تحریک کنند، ما باید بکوشیم این امیال را دقیقاً تدوین کنیم و اصل اساسی اخلاق همین است؛ یعنی تدوین امیال و ضبط و ربط دادن میان آنها.» (دکارت، *انفعالات*، بخش ۲، بند ۱۴۴) در این جا این پرسش مطرح می‌گردد که چه وقت میل خوب است و چه وقت بد؟ دکارت

می‌گوید: «میل هنگامی خوب است که از شناخت درست برخاسته باشد و هنگامی بد است که مبتنی بر نوعی خطا باشد.» (دکارت، *انفعالات*، بخش ۲، بند ۱۴۴)

ولی چه معرفتی است که سبب خوبی میل می‌شود؟ دکارت می‌گوید: «باید سعی کنیم که خیر آن چیزی که متعلق میل ما است به نحو بسیار واضح بر ما معلوم باشد و آن را با توجه تام مورد مذاقه قرار دهیم. (دکارت، *انفعالات*، بخش ۲، بند ۱۴۴) مقصود او این است که شرط اول اختیار اخلاقی، تمییز میان چیزی که در قدرت ما است از چیزی که تحت قدرت و حکم ما نیست می‌باشد. حوادثی هست که تحت قدرت ما نیست اما مقدر مشیت الهی است و باید تسلیم آنها بود. ولی در آن صورت، پس از حصول علم یقینی درباره آنچه در حیطه قدرت ما است باید میان خیر و شر تمییز بنهیم و پیروی راه فضیلت عبارت از انجام دادن اعمالی است که ما خود آن را بهترین عمل می‌دانیم. (دکارت، *انفعالات*، بخش ۲، بند ۱۴۴)

دکارت در نامه‌ای به شاهزاده الیزابت، در ضمن شرحی درباره کتاب *در زندگی سعادت‌تمندانه* - اثر سنکا - این موضوع را بیشتر بسط می‌دهد. او می‌گوید: تملک سعادت «چیزی جز کمال قناعت و خرسندی روح نیست.» (دکارت، کلیات، بخش ۴، بند ۲۶۴ به نقل از کاپلستون، ص ۱۸۵)

اموری که این کمال خرسندی را به ما می‌بخشند کدامند؟ این امور بر دو نوع است: اول آنهایی که ناشی از ما هستند، یعنی فضیلت و حکمت؛ دوم اموری چون شرف، ثروت و تندرستی که به طور کلی ناشی از ما نیستند. اما گرچه خرسندی کامل مقتضی وجود هر نوع خیر است، هم ما خاصاً معطوف به نوع اول است.

برای وصول به سعادت در این معنی محدود، سه قاعده را باید رعایت

کرد:

۱. به کاربردن کوشش برای دانستن این که در زندگی چه چیزی باید انجام داد؛ و چه چیزی نباید انجام داد؛
۲. عزم ثابت برای اجرای اوامر عقل بدون آن که تحت تأثیر انفعالات یا شهوات قرار گیریم؛
۳. همه خیرهایی را که واجد آنها نیستیم، خارج از حیطه قدرت خود تلقی کنیم. (دکارت، کلیات، چهارم، ۲۶۴ به نقل از کاپلستون، ص ۱۸۵)
دکارت در ادامه نامه می گوید:

برای حکم درست اخلاقی دو چیز لازم است: نخست معرفت به حقیقت و دیگر عادت به حفظ و تصدیق این معرفت. و این معرفت متضمن چندین امر است: ۱. معرفت خدا؛ ۲. بدانیم که نفس مستقل از بدن، شریف تر از آن و باقی است؛ ۳. باید به وسعت عالم پی ببریم و بدانیم که تنها برای مصالح ما آفریده نشده است؛ ۴. باید بدانیم که ما جزئی از یک کل بزرگتریم و باید منافع کل را ترجیح دهیم. (دکارت، انفعالات، ص ۳۰۵)

او در نامه‌های دیگر گفته است: کمال خیر «عبارت از عمل به فضیلت و یا واجدبودن همه کمالاتی است که اکتساب آنها در اختیار ما است و نیز رضایت خاطری است که از اکتساب فضایل لازم می آید.» (دکارت، انفعالات، ص ۳۰۵) و نیز می گوید: «کاربرد صحیح عقل برای راه بردن زندگی فقط عبارت از مداقه و بررسی ارزش همه کمالات جسم و روح، بدون تسلیم به انفعالات است.» (دکارت، انفعالات، ص ۲۸۷) وی علاوه بر اصول فوق، اصولی را هم در اخلاق موقت مطرح می کند.

اخلاق موقت دکارت و اصول آن

دکارت با فرض آزادی و اختیار انسان، در آثار و نامه‌های خود «نظریه اخلاقی» را طرح کرده، اما هرگز موفق نشد علم کامل اخلاق را به تفصیل تدوین نماید. البته او در رساله گفتار در روش، پیش از پرداختن به کاربرد روش شک، نوعی اخلاق موقت را مطرح کرده است که اصول اخلاق موقت او به این شرح می‌باشد:

اصل اول: «پیروی از قوانین و آداب کشوری و ملی و نگاهداری از دیانتی که خداوند درباره من تفضل کرده و از کودکی مرا با آن پرورده است.» این اصل، علاوه بر این حاوی مطالب زیر است:

۱. رفتار بزرگان دانش باید معیار عمل باشد؛

۲. معیار تشخیص عقاید و افکار بزرگان، رفتار و عملکرد آنان است نه گفتار

و سخنان آنها؛

۳. بین رفتارهای مختلف، ترجیح با معتدل تر است؛

۴. عقاید و افکار هم، مانند سایر امور در معرض تغییر هستند، پس باید در

قبول هر عقیده‌ای برای اصلاح آن آماده باشیم؛

اصل دوم: «باید هر قدر بیشتر بتوانم در کار خود پابرجا و استوار باشم و هرگاه بر رأیی تصمیم گرفتم هر چند محل شک و تردید باشد، چنان دنبال آن را بگیرم که گویی به هیچ وجه جای تشکیک نبوده است... و باید در این راه مانند مسافران دریشه راه گم کرده رفتار کنم؛ یعنی تا می‌توانم یک جهت به خط مستقیم حرکت کنم.»

اصل سوم: «به فکر غلبه بر احوال و افکار خود باشم نه غلبه بر اوضاع روزگار.»

در این اصل بر مطالب زیر تأکید شده است:

۱. فقط افکار و عقیده خود ما است که کاملاً در اختیار ما می‌باشد؛

۲. اراده ما باید متمایل به اموری باشد که فهم ما حصول آنها را ممکن تشخیص داده است؛

۳. از نداشتن چیزی که طبیعتاً در توان ما نیست نباید اندوهگین شد؛

۴. پرداختن به پرورش تعقل و تفکر بهترین حرفه و سرگرمی است؛

۵. در تماشاخانه جهان بهتر است تماشاچی باشیم تا بازیگر (فیثاغورث).

(دکارت، گفتار در روش، ج ۱، ص ۳۳۸؛ حلبی، ص ۹۱)

از آنچه گذشت، به ویژه از بند پنجم اصل سوم، می توان دریافت که دکارت اهل اغماض و تساهل است و این از ماهیت اخلاق علمی ناشی می گردد. وی در بخش دوم این رساله عبارتی دارد که نشان می دهد در مباحث اجتماعی نیز اهل «اصلاح» بوده نه انقلاب. همچنین در بخش ششم رساله نیز عباراتی دارد که بر روش مساهله و مدارای او در مسائل عقیدتی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی دلالت دارد.

نقد و نظر و جمع بندی اندیشه های اخلاقی دکارت

اولاً واضح است که دکارت این نظریه سنتی متعارف را که غایت انسان «سعادت» است پذیرفته اما باید دانست که سعادت یا لااقل سعادت کامل، برای متفکری قرون وسطایی مانند توماس آکویناس به معنی لقای خداوند در ملکوت آسمان بوده، اما برای دکارت به معنی رضای نفس است که با کوشش انسان در زندگی قابل حصول می باشد. مقصود آن است که دکارت از پرداختن به موضوعات کلامی صرف و نیز از پرداختن به وحی، امتناع می کند و اخلاق طبیعی، یعنی نظریه اخلاقی صرفاً فلسفی را طرح ریزی می کند.

ثانیاً به سختی می توان تأثیر آثار و افکار علمای اخلاق قدیم، خاصه رواقیان را، در تأملات دکارت نادیده گرفت. درست است که دکارت کتاب انفعالات نفسانی را با سرزنش قدما آغاز می کند، اما در واقع تصور او از فضیلت به عنوان غایت

زندگی و تأکید او بر خویشتن‌داری در برابر مصائب و تلقی حوادثی خارج از اختیار ما به عنوان مشیت الهی، همه به‌نحو مشخصی آرای رواقی را به نمایش می‌گذارند. البته دکارت یک رواقی نبود؛ چون بیش از رواقیان برای متاع دنیوی ارزش قائل بود. ثالثاً باید به گرایش عقلانیت مذهبی در تفکر اخلاقی دکارت توجه داشت؛ یعنی چنان‌که پیشتر نیز اشاره شد، نامه دکارت به الیزابت و نیز نامه او به مترجم فرانسوی کتاب اصول فلسفه، همچنین نامه وی در سال ۱۶۴۴ م به پدر مسلان (دکارت، کلیات، بخش چهارم، بند ۱۱۷) و مواردی دیگر از این قبیل در آثار دکارت، ظاهراً مستلزم قبول این نظریه سقراطی‌اند که فضیلت را معادل معرفت و رذیلت را معادل جهل می‌داند.

با این وجود، در کل می‌توان گفت که دکارت نه تنها قایل به این است که ما پیوسته آنچه را خیر است یا خیر می‌نماید اختیار می‌کنیم و نمی‌توانیم شر را از آن حیث که شر است اختیار کنیم، معتقد است اگر در لحظه اختیار با وضوح محض و تام ببینیم که خیر خاصی، به نحوی بی‌قید و شرط، خیر است، مسلماً باید آن را اختیار کرد. اما در واقع معرفت ما آن‌چنان کامل نیست که بتواند مانع از تأثیر انفعالات شود. در هر صورت، نظریه عقل‌گرایانه دکارت پیوسته یک نظریه انتزاعی باقی می‌ماند؛ یعنی این نظریه فقط بیان می‌کند که مردم به شرط تحقق شرایطی خاص - شرایطی که در واقع هیچ وقت تحقق نخواهند یافت - چگونه عمل می‌کنند.

بالاخره، دکارت هرچند در موضوعات اخلاقی، بر فضیلت رضا و تسلیم تأکید می‌کند، اما این بدان معنا نیست که علم اخلاق مبسوط او، اگر آن را بسط داده بود، به‌طور ساده اخلاق تسلیم و رضا می‌بود. به عقیده دکارت نظام اخلاقی کامل، مقتضی معرفت کاملی از علوم دیگر، من جمله از علم وظایف‌الاعضاء و طب می‌باشد.

- دکارت، رنه. *اصول فلسفه*. ترجمه منوچهر صانعی. تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۶.
- _____ . *انفعالات نفس*. ترجمه منوچهر صانعی. تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۶.
- _____ . *تأملات*. ترجمه فارسی احمد احمدی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- _____ . *گفتار در روش*. ترجمه محمدعلی فروغی. در سیر حکمت در اروپا. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰.
- راویه المنعم، عباس. *دیکارت و الفلسفه العقلیه*. بیروت: دارالنهضة العربیه، ۱۹۹۶.
- فروغی، محمدعلی. *سیر حکمت در اروپا*، ج ۱. تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰.
- کاپلستون، فردریک. *تاریخ فلسفه*. ج ۴. ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: سروش، ۱۳۸۰.
- مجتهدی، کریم. *دکارت و فلسفه او*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.

Descartes, rene. (selected *Philosophical Writings* . translated by John Cottingham and Robert Stoothoff .Cambridge :Cambridge University Press.

_____ . *Meditations on First Philosophy* . translated and edited by John Cottingham. Cambridge :Cambridge University Press .